پیمان عربستان و پاکستان به معنای گام‌های منطقه به سمت بازدارندگی مستقل است

خلیج فارس بدون آمریکا؟

سیده‌مهدیه قرشی
دانشجوی دکترای علوم سیاسی

امضای پیمان دفاعی میان عربستان سعودی و پاکستان در سپتامبر ۲۰۲۵ را نمی‌توان به‌عنوان یک رویداد عادی در روابط دوجانبه تعبیر کرد. این توافق در واقع نشانه‌ای از دگرگونی عمیق در معادلات امنیتی در غرب آسیا است. پیمانی که تصریح می‌کند هرگونه حمله به یکی از طرفین به منزله حمله به هر دو است، در حکم پیامی روشن به بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های فرامنطقه‌ای است؛ قواعد بازی امنیتی در خلیج فارس در حال بازتعریف است.

کاهش محسوس تعهدات ایالات متحده به امنیت خلیج فارس، رقابت راهبردی ایران و عربستان با وجود دوره‌ای از تنش‌زدایی و جست‌وجوی ریاض برای تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی، زمینه‌های اصلی این تحول هستند. از سوی دیگر، پاکستان تنها قدرت هسته‌ای جهان اسلام نیز در بحبوحه بحران‌های اقتصادی و رقابت فزاینده با هند، این پیمان را فرصتی برای تقویت جایگاه بین‌المللی و جذب حمایت مالی می‌بیند. این همگرایی جدید را باید فراتر از یک همکاری نظامی دوجانبه دید. پیمان ریاض - اسلام‌آباد بخشی از روند گسترده‌تر چندقطبی‌شدن امنیت غرب آسیا است؛ روندی که دولت‌های منطقه‌ای را به سمت ائتلاف‌های متغیر و استقلال بیشتر از قدرت‌های فرامنطقه‌ای سوق می‌دهد. از این منظر، توافق اخیر نه تنها موازنه قوا و بازدارندگی هسته‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد، بلکه می‌تواند معادلات انرژی و راهبردی منطقه را نیز در سال‌های پیش‌رو دگرگون سازد.

از دوستی تاریخی تا پیمان دفاع جمعی

پیوند عربستان سعودی و پاکستان پیشینه‌ای طولانی و چندلایه دارد که به دهه ۱۹۶۰ بازمی‌گردد. در طول این سال‌ها، اشتراکات مذهبی، کمک‌های مالی ریاض به اسلام‌آباد و حضور مستشاران نظامی پاکستانی در خاک سعودی، شالوده‌ای از همکاری امنیتی ایجاد کرده است. پاکستان در دوره‌های متعدد بحران اقتصادی به وام‌های نفتی و حمایت نقدی عربستان متکی بوده و در مقابل، ریاض از نیروی انسانی، آموزش و تجربه نظامی ارتش پاکستان بهره برده است. اگرچه این مناسبات گسترده و مستمر بود، اما تا پیش از سال ۲۰۲۵ هرگز در قالب یک پیمان دفاعی الزام‌آور مشابه ماده پنج پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نهادینه نشد.

توافق دفاعی اخیر دقیقاً در همین نقطه یک گام کیفی رو به جلو تلقی می‌شود. مفاد رسمی آن تعهد می‌کند که تعرض نظامی به هر یک از دو کشور به منزله حمله به هر دو سرزمین قلمداد شود و چهارچوبی برای آموزش مشترک، تبادل اطلاعات، مانورهای نظامی و توسعه فناوری‌های دفاعی پیش‌بینی می‌کند. اهمیت نمادین و عملی این پیمان زمانی برجسته‌تر می‌شود که به اظهارات وزیر دفاع پاکستان درباره امکان گسترش «چتر هسته‌ای» اسلام‌آباد بر فراز عربستان توجه کنیم. هرچند در متن توافق هیچ اشاره‌ای به انتقال یا استقرار سلاح هسته‌ای در خاک سعودی نشده است، همین چشم‌انداز کافی است تا در محاسبات راهبردی منطقه‌ای، بازدارندگی هسته‌ای پاکستان به‌عنوان پشتوانه امنیتی ریاض لحاظ شود. چنین برداشتی حتی اگر بیشتر جنبه روانی و نمادین داشته باشد، سطح بازدارندگی عربستان را به‌طور قابل توجهی ارتقا می‌دهد و هزینه بالقوه هرگونه اقدام نظامی علیه آن را برای رقبا افزایش می‌دهد. به این ترتیب، پیمان ۲۰۲۵ نه صرفاً ادامه همکاری‌های گذشته بلکه جهشی ساختاری در مسیر تبدیل روابط دو کشور به یک اتحاد دفاعی کامل و اثرگذار بر موازنه قوا در غرب آسیا به‌شمار می‌آید.

انگیزه‌ها و زمان‌بندی استراتژیک

در عین حال، زمان‌بندی امضای پیمان دفاعی ۲۰۲۵ را می‌توان نتیجه محاسبات دقیق هر دو طرف دانست. از منظر ریاض، تجربه حملات پهپادی به تأسیسات نفتی، تردید فزاینده نسبت به پایداری تضمین‌های امنیتی ایالات متحده و تغییر تمرکز راهبردی واشنگتن به رقابت با چین، همگی زنگ هشدارهایی بودند که ضرورت بازتنظیم سبد امنیتی عربستان را برجسته ساختند. در چند سال گذشته، سعودی‌ها ضمن پیگیری گفت‌وگوهای محتاطانه با تهران و گسترش روابط اقتصادی با پکن و مسکو، به دنبال شریکی بوده‌اند که علاوه بر توان نظامی متعارف، عنصر بازدارندگی هسته‌ای را نیز هرچند به‌صورت نمادین به معادله امنیتی آن‌ها بیفزاید.

برای اسلام‌آباد نیز، این پیمان فرصت‌های چندوجهی در بر دارد. پاکستان با اقتصادی شکننده، بدهی‌های خارجی سنگین و رقابت پرهزینه با هند روبه‌رو است. در چنین شرایطی، همکاری استراتژیک با ریاض می‌تواند منابع مالی و سرمایه‌گذاری تازه‌ای جذب کند و همزمان جایگاه ژئوپلیتیکی کشور را از محدوده سنتی جنوب آسیا به عرصه گسترده‌تر غرب آسیا ارتقا دهد. افزون بر این، تعمیق روابط با عربستان این امکان را به اسلام‌آباد می‌دهد تا جایگاه خود را به‌عنوان تنها قدرت هسته‌ای جهان اسلام تثبیت کرده و نفوذ سیاسی و امنیتی خود را در میان کشورهای عربی گسترش دهد. بنابراین، همگرایی منافع دو کشور در این مقطع زمانی تصادفی نیست؛ بلکه پاسخی است به دگرگونی محیط امنیتی منطقه‌ای و جهانی که هر دو بازیگر را به سمت شراکتی استراتژیک و چندلایه سوق داده است.

پیام روشن برای تهران، تل‌آویو و دهلی

پیامدهای پیمان دفاعی عربستان - پاکستان فراتر از مرزهای دو کشور است و به سرعت بر محاسبات راهبردی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اثر می‌گذارد. برای تهران، این توافق نمایانگر یک واقعیت نوین است؛ همسایه جنوبی‌اش اکنون به پشتوانه یک قدرت هسته‌ای، نه تنها توان نظامی متعارف بلکه بازدارندگی راهبردی را نیز در اختیار دارد. چنین تغییری می‌تواند رقابت تسلیحاتی در منطقه را تشدید کند.

از نگاه اسرائیل که خود را به‌عنوان قدرت هسته‌ای غیررسمی منطقه می‌بیند، این تحول می‌تواند منجر به بازنگری در سیاست‌های امنیتی و همکاری‌های پنهان با کشورهای خلیج فارس شود. تل‌آویو ممکن است برای حفظ برتری بازدارنده و جلوگیری از تغییرات نامطلوب در موازنه قوا، سطح تعامل خود با عربستان و دیگر کشورهای حوزه خلیج فارس را بازتعریف کند و در زمینه اطلاعات و فناوری‌های دفاعی اقدامات تازه‌ای اتخاذ کند.

هند، رقیب سنتی پاکستان، نیز با وضعیتی پیچیده مواجه است. از یک سو روابط اقتصادی و انرژی قابل توجهی با عربستان دارد و نمی‌خواهد این پیوند راهبردی دو کشور آسیبی به تعاملات تجاری و دیپلماتیک وارد کند؛ از سوی دیگر، نزدیکی دفاعی اسلام‌آباد و ریاض می‌تواند تهدیدی بالقوه برای موازنه قدرت جنوب آسیا تلقی شود و هند را به بازنگری در رویکردهای نظامی و امنیتی خود وادارد.

با این حال، پیمان دفاعی صرفاً منبع بازدارندگی و ثبات نیست و ریسک‌های قابل توجهی نیز در دل خود دارد. از منظر حقوقی و بین‌المللی، اشاره به چتر هسته‌ای پاکستان بر فراز عربستان می‌تواند فشار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و کشورهای غربی را افزایش دهد و پرسش‌هایی جدی درباره پایبندی اسلام‌آباد به تعهدات بین‌المللی عدم اشاعه مطرح سازد. در سطح عملیاتی نیز تعیین دقیق مرزهای فرماندهی و کنترل در شرایط بحران، پرسشی حیاتی است؛ مشخص نیست چه کسی و در چه شرایطی تصمیم به استفاده از توان هسته‌ای خواهد گرفت و کوچک‌ترین سردرگمی می‌تواند منجر به بروز تنش یا درگیری شود. افزون بر این، اجرای این پیمان الزاماتی مالی و نظامی برای پاکستان به همراه دارد که با توجه به محدودیت‌های اقتصادی کشور، می‌تواند فشار مضاعفی بر بودجه و توان عملیاتی اسلام‌آباد وارد کند و ریسک‌های سیاسی و اجتماعی داخلی را افزایش دهد.

در مجموع، این پیمان به‌عنوان یک تغییر ساختاری در موازنه قدرت منطقه‌ای، هم فرصت‌ها و هم چالش‌های راهبردی فراوانی را پیش روی بازیگران منطقه‌ای قرار می‌دهد و نیازمند پایش دقیق، تحلیل مستمر و استراتژی‌های متناسب برای مدیریت تبعات آن است.

ریسک‌ها و سناریوهای آیندهٔ پیمان

این پیمان دفاعی با وجود اهمیت راهبردی و بازدارندگی نمادین، حامل مجموعه‌ای از ریسک‌ها و پرسش‌های بزرگ نیز است. در سطح عملیاتی، مسئله فرماندهی و کنترل در شرایط بحران، هزینه‌های مالی قابل توجه برای اسلام‌آباد و احتمال اختلاف منافع دو کشور، از جمله چالش‌های اساسی پیش روی این پیمان است. با این حال، می‌توان چند سناریو برای آینده این توافق متصور بود:

۱ بازدارندگی نمادین: در خوشبینانه‌ترین حالت، این پیمان، نقش بازدارندگی نمادین ایفا می‌کند؛ رزمایش‌های مشترک، همکاری‌های اطلاعاتی و نمایش قدرت بدون آنکه طرفین را به جنگ واقعی بکشد. این سناریو تمرکز بر اثر روانی و سیاسی پیمان دارد و می‌تواند سطح تنش‌ها را مدیریت کند.

۲ بلوک نظامی مؤثر: سناریوی میانی شامل گسترش پیمان و تلاش عربستان برای گردآوری دیگر کشورهای عربی در قالبی شبیه به «ناتوی عربی» است. در این حالت، هسته دوگانه عربستان - پاکستان می‌تواند به بلوک نظامی منطقه‌ای قدرتمندی تبدیل شود که توان بازدارندگی واقعی و حتی عناصر راهبردی هسته‌ای را به همراه دارد.

۳ فرسایش تدریجی: سناریوی بدبینانه، شامل فشارهای خارجی، اختلاف بر سر جزئیات تعهدات و محدودیت‌های مالی پاکستان است که ممکن است پیمان را به‌تدریج از درون تضعیف کند و اثرگذاری آن بر موازنه قوا را کاهش دهد.

در هر سناریو، اثر فوری و غیرقابل انکار این توافق، تغییر موازنه قدرت در خلیج فارس است. از ایران تا ترکیه، تمام بازیگران منطقه‌ای ناگزیرند این پیمان را در محاسبات راهبردی خود لحاظ کنند و برای واکنش‌های احتمالی، سناریوهای متنوعی طراحی کنند.

پیوند با ائتلاف‌های نوظهور جهانی و رقابت با بلوک‌های غربی

همچنین پیمان دفاعی عربستان سعودی و پاکستان، فراتر از یک همکاری منطقه‌ای، می‌تواند به‌عنوان پایه‌ای برای ایجاد شبکه‌های گسترده‌تر امنیتی و اقتصادی در سطح جهانی عمل کند. این پیمان، با بهره‌گیری از موقعیت استراتژیک پاکستان و منابع مالی عربستان، توانایی اتصال غرب آسیا به شرق آسیا را دارد و می‌تواند نظم جهانی را به سمت چندقطبی‌شدن هدایت کند. پاکستان، با قرار گرفتن در قلب شبه قاره و روابط نزدیک با چین از طریق پروژه کریدور اقتصادی چین - پاکستان (CPEC) و طرح «یک کمربند، یک جاده»، می‌تواند این پیمان را به پلی برای تقویت همکاری‌های آسیایی تبدیل کند. برای مثال، بندر گوادر در پاکستان که با سرمایه‌گذاری چین توسعه یافته، می‌تواند به‌عنوان یک مرکز تجاری و لجستیکی، تجارت بین خلیج فارس و شرق آسیا را تسهیل کند. از سوی دیگر، عربستان سعودی با گسترش روابط خود با روسیه (مانند همکاری در اوپک پلاس) و چین (از طریق سرمایه‌گذاری‌های کلان در فناوری و انرژی)، به دنبال کاهش وابستگی به غرب و تنوع‌بخشی به شرکای خود است. این پیمان می‌تواند به‌عنوان ستون اصلی یک بلوک جدید، شامل کشورهای اسلامی و آسیایی، عمل کند و در برابر ائتلاف‌های غربی مانند AUKUS (استرالیا، انگلیس، آمریکا) که بر مهار چین تمرکز دارد، اهرم فشار ایجاد کند.

در چشم‌اندازی بلندمدت نیز، این اتحاد می‌تواند با پیوستن کشورهایی مانند ترکیه و مالزی، به یک ائتلاف منطقه‌ای قدرتمند تبدیل شود. ترکیه با توان نظامی و عضویت در ناتو و مالزی با اقتصاد پویا و نفوذ در جنوب شرق آسیا، می‌توانند این بلوک را تقویت کنند. این ائتلاف نه‌تنها قدرت نظامی و بازدارندگی جمعی را افزایش می‌دهد، بلکه هماهنگی سیاسی و اقتصادی را در موضوعاتی مانند تجارت انرژی، امنیت مسیرهای دریایی (مانند تنگه هرمز) و مذاکرات بین‌المللی بهبود می‌بخشد. برای نمونه، این بلوک می‌تواند در سازمان همکاری اسلامی (OIC) یا گروه D۸ (هشت کشور اسلامی در حال توسعه) برای پیشبرد منافع مشترک، مانند کاهش تحریم‌های غربی یا توسعه بازارهای انرژی مستقل، هماهنگ عمل کند. این اتحاد، با تقویت جایگاه کشورهای عضو در بازارهای جهانی انرژی و امنیت دریایی، می‌تواند توزیع قدرت را از سلطه غرب به سمت یک نظم چندقطبی هدایت کند. با این حال، موفقیت آن به مدیریت تفاوت‌های سیاسی (مانند رقابت‌های گذشته ترکیه و عربستان) و هماهنگی عملیاتی (مانند رزمایش‌های مشترک دریایی یا تبادل فناوری) بستگی دارد. در نهایت، پیمان عربستان - پاکستان می‌تواند به‌عنوان یک کاتالیزور برای ایجاد یک بلوک اسلامی - آسیایی عمل کند که نه‌تنها منطقه غرب آسیا، بلکه کل آسیا را در برابر نفوذ غربی تقویت می‌کند.

فرجام: غرب آسیای چندقطبی؛ بازتعریف معادله قدرت

چه پیمان عربستان - پاکستان به یک بلوک واقعی و عملیاتی بدل شود و چه صرفاً نقش بازدارندگی نمادین ایفا کند، این توافق نشانه‌ای آشکار از ورود غرب آسیا به عصر امنیت چندقطبی است. در این دوران جدید، دولت‌های منطقه بیش از گذشته به ائتلاف‌های منعطف و مقطعی متکی‌اند و اتکای سنتی به تضمین‌های امنیتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای کاهش می‌یابد. این روند، معادله قدرت در خلیج فارس و فراتر از آن را برای همیشه دگرگون کرده و بازیگران منطقه‌ای را مجبور می‌سازد استراتژی‌های امنیتی خود را بازنگری کنند. برای ایران، این تحول چند پیام کلیدی دارد که می‌تواند به‌عنوان برگ برنده در طراحی سیاست‌های دفاعی و دیپلماتیک عمل کند. نخست، ضرورت توسعه دیپلماسی فعال و چندجانبه برای ایجاد شبکه‌های امنیتی منطقه‌ای و کاهش تنش‌ها با همسایگان مستقیم و غیرمستقیم است. دوم، تقویت توان بازدارندگی متعارف و ارتقای ظرفیت‌های دفاعی در حوزه‌های جنگ الکترونیک، پدافند هوایی و امنیت سایبری، ابزاری حیاتی برای متوازن کردن تهدیدات احتمالی محسوب می‌شود. سوم، استفاده مؤثر از سازوکارهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل می‌تواند هزینه هرگونه اقدام خصمانه علیه ایران را افزایش داده و ریسک آغاز یک رقابت تسلیحاتی پرهزینه را کاهش دهد. در واقع، آنچه در این راستا نمی‌توان از نظر دور داشت این امر است که این پیمان دفاعی، حتی در سطح نمادین هم، به‌عنوان نقطه‌ای راهبردی در بازتعریف امنیت غرب آسیا عمل می‌کند. آینده این توافق وابسته به توان دو کشور در مدیریت بحران‌ها، پاسخ به فشارهای خارجی و حفظ انسجام و کارآمدی نظامی است، اما از همین امروز، معادله قدرت در خلیج فارس را نمی‌توان دیگر همانند گذشته دانست، چراکه فرصت‌ها و چالش‌های تازه‌ای برای بازیگران منطقه‌ای ایجاد شده است.

لبنان جای شعار نیست جای روایت است

ادامه از صفحه یک

حالا انگار، امسال قرار بود تمام آن حسرت‌های جمع شده، یک باره به حضور در مراسم سالگرد شهادت سیدحسن نصرالله ختم شود. حالا من در بیروتم، در ضاحیه و قطره‌ای از دریای مردمانی که در کنار مدیترانه کنار هم جاری شده‌اند تا نام و یاد شهیدان مقاومت را گرامی دارند. دیروز در مراسم باشکوه سالگرد شهیدان مقاومت شرکت کردم و قصد داشتم این روایت را بلافاصله پس از پایان مراسم، برای روزنامه ارسال کنم اما انبوهی از جمعیت که به سمت مزار سرازیر شده بود، عملاً بیروت را قفل کرده بود و ساعتی به محل اسکان رسیدم که عملاً فرصت ارسال گزارش از دست رفته بود.

صبح با صدایی شبیه وز وز خرمگس بیدار شدم، بار اولی است که به لبنان آمده‌ام و با این صدای ممتد آشنا نیستم؛ به گمانم مربوط به ساخت و سازهای ساختمانی است. روز اولی که به ضاحیه آمدم از روی گوگل خیابان محل اسکان را پیدا کردم؛ برج البراجنه و عجیب اینکه همه خیابان‌های این منطقه نامش همین است؛ بگذریم. فقط در همین خیابان تا جایی که من شمردم بیش از ۱۰ محوطه ساختمانی به صورت کامل تخریب شده، ساختمان‌های مجاور آن‌ها هم آسیب دیده‌اند هرکدام می‌بایست شامل ۵۰ واحد مسکونی می‌شد و هنوز قابل سکونت نیست یا آوارها هنوز برجای خود نشسته یا بولدزرها نهایتاً مشغول آوار برداری‌اند. گاهی یک محوطه چنان خالی است که گمان می‌کنی از ابتدا ساختمانی وجود نداشته؛ با این مقدمه ذهنی، تصورم از ساخت و ساز ساختمانی و صداهای مربوطه‌اش بی‌ربط نبود؛ اما صدای این خرمگس، صدای پهپادهای رژیم بود؛ هنوز جولان می‌دهد، برای مقاصدی که برای ما معلوم نیست. مصطفی که همراه ماست؛ سال گذشته و پس از شهادت سید، لبنان بوده است؛ می‌گفت حالا تصور کن این صدا شبانه‌روزی و در هرجایی که قدم می‌گذاری شنیده شود؛ برخلاف تصور من، به این صدا عادت نمی‌کنی؛ دائم روی اعصاب است. البته شاید برای ما اینطور باشد که با این فضا غریبه‌ایم و نهایتاً در ۱۲ روز جنگ با رژیم، گوشه‌هایی از آن را تجربه کرده‌ایم. اینجا در ضاحیه اما عجیب مردمی دارد.

روز جمعه در محل شهادت سیدحسن مراسم باشکوهی برگزار شد. برای رسیدن به محل مراسم، ماشین اصلاً وسیله خوبی نیست، حتی موتور هم بی‌فایده است، از ماشین پیاده شدم به دو دلیل؛ هم اینکه حتماً به ساعت مقرر مراسم برسم و همین که در میان خیل جمعیتی که عجیب حماسه دارند باشم؛ بی‌اختیار یاد خریدار یوسف در بازار برده‌فروش‌ها افتادم که با کلاف نخی به امید ثبت نامش در میان خریداران یوسف آمده بود، من هم فقط به همین اشتیاق به خیل جماعتی پیوستم که به سمت «مکان استشهاد» می‌رفت. سال‌ها قبل تصویری از لبنان دیده بودم که روی دیواری نوشته بود «افتخر انت تعیش فی زمن نصرالله» افتخار کن که در زمانه نصرالله زندگی می‌کنی؛ و حالا سؤال من این بود این مردم پس از سید که ابرقهرمان نسل ما و آن‌ها بود، چطور زندگی می‌کنند؟ و به قول دوستِ اهل ذوقی، مگر آدمی بدون قهرمان زنده می‌ماند؟ اصلاً گیریم که زنده بماند، زندگی می‌تواند؟ گیریم که زندگی بتواند، حلاوتی دارد؟ پاسخ این سؤال را روز بعد در حال پیاده‌روی به سمت محل برگزاری مراسم سید، روی نوشته پشت پیراهنِ جوانی دیدم؛ تصویر نمادینِ دستِ سید را روی پیراهنش چاپ کرده و نوشته بود: «لاطیب الله العیش بعدک». سال گذشته خانم غدی فرنسیس فعال رسانه‌ای مسیحی در تشییع سید در پاسخ به خبرنگاری که از او پرسیده بود: «غدی در تشییع حسن نصراللهِ پیروز شرکت می‌کند یا حسن نصراللهِ شکست‌خورده؟» پاسخی داد که غافل‌گیرانه بود. او بلافاصله و بی‌آنکه تأملی کند گفته بود: «البته پیروز؛ پیروز تا ابد، او خودش به ما گفت به امید دیدار با پیروزی خون بر شمشیر، خون او تا ابد پیروز است. با میلیون‌ها نفری که در تشییع او شرکت می‌کنند پیروز است، با ادامه تپش مقاومت در ملتش پیروز است... با نسل‌های آینده که آن را روایت خواهند کرد پیروز است... شما حسینی باشی یا نباشی، مسلمان یا غیرمسلمان، شیعه یا غیرشیعه... آرمان امام حسین(ع) این است که امام و رهبر دینی، اجتماعی و سیاسی بخشی از مردم با باطل می‌جنگد و در راه پیروزی حق، جان می‌دهد، در حالی که روایت این حق تا دهه‌ها و قرن‌ها از نسلی به نسل دیگر ادامه پیدا می‌کند و اتفاقاً در میان مردمی که به آن مؤمن هستند، افزایش می‌یابد. من معتقدم که خون سیدحسن نصرالله خونی حسینی و شعله‌ور است که سینه‌های انقلابیون آزاد را در منطقه و در تمام جهان تا ابد و تا آزادی شعله‌ور خواهد کرد. بنابراین او قطعاً پیروز است.»

ما البته برای ابرقهرمان زندگی‌مان چیزی غیر از شهادت تصور نمی‌کردیم؛ اساساً شهادت حق او بود؛ کسی که خواب را به چشم حرامیان این روزگار حرام کرده بود، باید طعم شیرین شهادت را می‌چشید. رزمنده حزب‌الله به درستی گفته بود: «مگر قرار بود سید چطور از دنیا برود؟ قرار بود بیمار شود؟ دچار سکته‌های مرسوم شود؟ در میان رختخواب بمیرد؟ نصرالله دست کم باید شهید می‌شد!»

راستش من این سخنان را که می‌دانم ناشی از کمی معرفت وجودی است به حساب احساسات پس از شهادت می‌گذاشتم و حالا که خود در مراسم سالگرد شرکت می‌کردم، اصرار داشتم تا این روحیه را یک سال پس از سید ارزیابی کنم؛ آیا هنوز سید در میان اهالی شرق مدیترانه زنده است؟ فکر می‌کردم اول نامش یک «شهید» می‌گذارند و دوره سوگ آن‌ها هم با خاکسپاری سیدحسن تمام می‌شود. اما بله، درست است؛ دوره سوگ آن‌ها با خاکسپاری سیدحسن تمام شد اما این سوگ، جای خود را به حماسه داده است. این را از چشم‌ها، از بغض‌ها، از مشت‌های گره کرده، از تکرار حماسی لحن معروف «قد رکز بین اثنتین بین السّلّه و الذّلّه و هیهات من الذّلّه» می‌شد فهمید.

مزار سیدحسن روی بلندی است، از آن بالا مدیترانه هم قابل دیدن است؛ دست‌هایم را بالا می‌برم جوری که بتوانم تصویری وایذ از سیل جمعیتی که به سمت مزار آمده‌اند ثبت و در فضای مجازی روزنامه منتشر کنم؛ خوشحالم که مثل دیروز وقت را تلف نکرده‌ام و پشت جمعیت نمانده‌ام. فرصتی بود که باید قدرش را می‌دانستم، بعضی از دوستانی که اینجا با آن‌ها آشنا شدم چهار ساعتی در ترافیک معطل شدند و نتوانستند به مراسم برسند؛ پس من باید خیلی خوش اقبال باشم که اینجا هستم؛ کل محوطه از جمعیت پرشده، گروه سرودی روی سن رفته و مداوم سرودهای حماسی می‌خواند، با اینکه صندلی به تعداد حاضران تدارک دیده شده اما آن‌ها ایستاده و در حالی که پرچم‌های زرد حزب‌الله را روی دست دارند؛ با گروه سرود همخوانی می‌کنند «الله معک، نحنا معک، عالحلوه و عالمره معک، یا سید لما تنادینا دم النخوه ییجری فینا یا سید نحنا معک».

مجری مراسم پس از این سرود یک بار هم خواست تا جماعت دوباره همین شعر را بخوانند؛ بدون همراهی گروه سرود و عجیب همخوانی‌ای شد. (ویدئوهای این همخوانی را می‌توانید در فضای مجازی روزنامه هم ببینید) باید به کارگردان این مراسم که نمی‌دانم کیست دست مریزاد گفت؛ به نظرم به درستی قصد نداشت مراسم را با سوگ و حزن آغاز کند؛ دست گذاشته بود روی غیرت و حماسه و عجب بازخوردی گرفت. در گرمای شرجی بیروت که تازه کمی هم نسبت به روزهای قبل خنک‌تر شده بود این شور و هیجان، غیرقابل توصیف است.

اما امان از لحظه‌ای که کارگردان برنامه صوت معروفی از سیدحسن نصرالله را پخش کرد که می‌گفت «یا اشرف الناس و یا اکرم الناس و یا اطیب الناس». مثل برگ پاییزی این مردم ایستادهٔ لحظات قبل، می‌ریختند و چه اشک‌هایی که یکباره سرازیر شد، چه بغض‌هایی که ترکید و یکباره فریاد و ناله شد. من از دیدن اشک مردجماعت گریه‌ام نمی‌گیرد؛ مگر مردها هم گریه می‌کنند؟! بله گریه می‌کنند و اتفاقاً من هم از دیدن این صحنه‌ها گریه‌ام گرفت. سیدحسن به مردم لبنان و شیعیان لبنان عزت و به تک‌تک آن‌ها اعتماد به نفس داد؛ آن‌ها را شریف‌ترین، عزیزترین و پاک‌ترین مردمان زمانه، فارغ از شکل، ظاهر و عقیده‌شان، خطاب می‌کرد و روحشان را بزرگ کرد؛ عجیب نیست اگر او را موسی این قوم بنامیم. از جهتی او مسیح لبنان هم است؛ این برایم آنجایی اثبات شد که عرفان کوچاری تصاویری از شرکت‌کنندگان در مراسم سالگرد را برایم ارسال کرد. در یکی از تصاویر دو دختر مسیحی عکس نوشتی را حمل می‌کردند با تصویر سید و مسیح مصلوب؛ زیر تصویر نوشته بود: «بمسیحنا و انجیلنا لبیک یا نصرالله.»

جناب عطاالله مهاجرانی سال گذشته که در مراسم تشیع حاضر شده بود امسال هم خود را به لبنان رسانده تا در مراسم سالگرد هم شرکت کند؛ قرار گفت‌وگویی با او تنظیم می‌کنم تا از حس و حال امسالش بپرسم. او سال گذشته برای شال‌های زرد و پرچم زردرنگ حزب‌الله تعبیر جالبی به کار برده بود که به نظرم امسال هم کاربرد دارد: «مثل جریان نور بود. در ذهنم این آیه قرآن مجید درباره قیامت تداعی می‌شد؛ واشرقت الارض بنور ربها، و زمین به نور پروردگارش روشن گردد. این تداعی آیات قرآنی موجب شد بخشی از زیارت جامعه کبیره نیز در افق ذهنم پدیدار شود؛ و اشرقت الارض بنورکم. زمین به نور شما چراغانی می‌شود. مراد از شما در این فراز دعا اهل بیت(ع) هستند. شمایی که زمین ضاحیه و بیروت و لبنان را روشن کرده است، نور شهیدان است؛ نوری که بازتاب آن را در رنگ زرد بسیار چشم‌نواز پرچم‌ها و شال‌ها و بازوبندها می‌بینم. نور سیدحسن نصرالله! بدیهی است وقتی کسی در زندگی او نور خدا می‌تابد، او با نام خدا که در زندگی‌اش جریان یافته: مَن تعیش بربّه، در پناه نور اهل بیت قرار می‌گیرد و سرشت و سرنوشت او از همان سرچشمه آبیاری و آبادان می‌شود. او خود به روشنایی الهی و ربانی تبدیل می‌شود. بی‌خود از شعشعه پرتو ذات می‌شود و باده از جام شهادت می‌نوشد.» این شال و پرچم‌های زرد امسال با شعاری محوری تزیین شده که پاسخ همه سؤال‌های من قبل از سفر است: «انا علی العهد یا نصرالله» و حالا من بیشتر می‌فهم که لبنان جای شعار نیست؛ جای روایت است.

دوشنبه ۷ مهر ۱۴۰۴
شماره ۴۵۱۷
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE